

أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعَالَمِينَ



بسم الله الرحمن الرحيم

۶ کتب در ۱۹۱  
بسم الله الرحمن الرحيم  
مردم دعا کنند  
۲۰



~~۱۳۱۹~~

۱۳۱۹

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد خلاق علوم و فنون نیست که دل قاصد سبحان از جواهر معانی گوناگون غیرت گنج شائگان گردانیده و از بیت بند  
 صاحب مهرشان گل رشک بزین مطلع خورشید دمانسبیده و لغت علام رموز ایزد چو نیست که در این هدایت ترشیش بجز  
 احکام کفر و ضلال علم تقا در تمام عالم برافراخته و توجیهات تنبیهات تاسیس شرک و غفلت غلبه بطلان اهل نطق و ادراک نمیدم سخته  
 صلی الله علیه و آله اما بعد بنده رودن جمل و نادانی و مسوخه نامه انتشار و پریشانی و خلی کشور وسیع بسید اوی شاه  
 بخشش حسین تظاد همی عظیم آبادی می گویم که در زمان یک سال یک هزار و دو صد و شصت هجری است و قافله عمر گذران بهار  
 سلطنت رشک عینو که هنوز در داروست حکم با فرمای مقیدان سلسله پریشانی خلعت بخش بگردان دشت حیرانی و افخ  
 ظلم و تعدی فلک ستم شمار اهل تقصیر مصیبت زدگان و در از راه و دیار نکته رس نگر گفتار عالم علوم و فنون حکیم و در محاکم  
 نفسی الملوک شاه و اور کیوان پاسبان صاحب فضل و کمال جنابا چه کندن لالی بهادر شکی تخلص الملقه زینب بی بی سهرت  
 هم شائقان از کتب معتده بهت شهر روز علم تحریر این جدول بی نظیر برافراشتم و نام این مرآت القرائنی گذاشتم امید که در  
 این فن بی وصل بفرستی زبان طبعه نکشاید و در دیقان فارسان مرکب تحقیق با مصلح اخلاط گراست و در بیان

# در بیان قافیه و حرف آن

اسماء	تصیح اعراب	معنی لغوی	اسماء	تصیح اعراب	معنی لغوی
قافیه	بفتح قاف و این کسر قاف	پس کسر	زوی	بفتح زای و کسر زاد	در بیان تمام قافیه از بزرگ قطره و آب
تشریح	تشریح	مثال	تشریح	تشریح	مثال
تزو آنفش عیار است از لفظ آخردزد کسل و و قطرب مراد است از حرف روی که بناس اقسام شور بر است لیکن تزو جمهور قافیه عبارت است از حرف و حسد آخر مصرع با حرکت با قبل یا از مجموع حروف در کلمات معین که تکرار بعضی از آن با لفظ اول است مخالفه آخر یا حکم از مصالح است و جب باشد یا مستخرج قافیه حرف و می آید و تفصیل آن در	تزو آنفش عیار است از لفظ آخردزد کسل و و قطرب مراد است از حرف روی که بناس اقسام شور بر است لیکن تزو جمهور قافیه عبارت است از حرف و حسد آخر مصرع با حرکت با قبل یا از مجموع حروف در کلمات معین که تکرار بعضی از آن با لفظ اول است مخالفه آخر یا حکم از مصالح است و جب باشد یا مستخرج قافیه حرف و می آید و تفصیل آن در	تزو آنفش عیار است از لفظ آخردزد کسل و و قطرب مراد است از حرف روی که بناس اقسام شور بر است لیکن تزو جمهور قافیه عبارت است از حرف و حسد آخر مصرع با حرکت با قبل یا از مجموع حروف در کلمات معین که تکرار بعضی از آن با لفظ اول است مخالفه آخر یا حکم از مصالح است و جب باشد یا مستخرج قافیه حرف و می آید و تفصیل آن در	تزو آنفش عیار است از لفظ آخردزد کسل و و قطرب مراد است از حرف روی که بناس اقسام شور بر است لیکن تزو جمهور قافیه عبارت است از حرف و حسد آخر مصرع با حرکت با قبل یا از مجموع حروف در کلمات معین که تکرار بعضی از آن با لفظ اول است مخالفه آخر یا حکم از مصالح است و جب باشد یا مستخرج قافیه حرف و می آید و تفصیل آن در	تزو آنفش عیار است از لفظ آخردزد کسل و و قطرب مراد است از حرف روی که بناس اقسام شور بر است لیکن تزو جمهور قافیه عبارت است از حرف و حسد آخر مصرع با حرکت با قبل یا از مجموع حروف در کلمات معین که تکرار بعضی از آن با لفظ اول است مخالفه آخر یا حکم از مصالح است و جب باشد یا مستخرج قافیه حرف و می آید و تفصیل آن در	

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
رود	کبر برای مجهول و سکون ذال غیر منقطه و نا	در پی آمدن و پس سوا نشسته و هر چه پیش از نام سکون
تعریف		مثال
<p>الف ساکن با قبل مفتوح و او ساکن با قبل مضموم و یا ساکن با قبل کسور یعنی حروف مد که بیچاره حرفی پیش از حروف روی واقع شود و این را رود اصلی گویند و ازین دو حرف یعنی و او و بای تختانی معرود و مجهول هر دو می آید معرود و او و بای ساکنست که ضمیر و کسره با قبل آن خوشتر بتلفظ آید چنانکه نور و صغیر و مجهول آنست که ضمیر و کسره آن خوب بتلفظ نه شود چنانکه کور و کسیر و اجتماع معرود و مجهول در قوافی جائز است و حروفیکه بعد حروف مد یعنی رود اصلی ساکن پیش از روی آید آنرا رود نامید خوانند و آن در لغات زبان فارسی شش حروف اند از روی اینست که در کلام طوسی در مصیبا را لا شاعر رود زاید را روی مصیبا گفته بود داخل رود شمرده در رعایت حروف رود لازم ای تکرار حرف و نا در قوافی شمر که در اول مصرع آرند تا آهسته ضرور است</p>		<p>غنیمت نسر موده سه چراغ آفرینش نور ایمان شوم با شایر مطرب هم الرحمة فرموده سه مالکستان پیش از آنان گیر جای رح سه</p> <p>من نه تنها خواهم این خوبان شهر آشوب را کسیت در شهر آنکه خواهان غنیمت روی خوبان</p> <p>سعدی فرماید سه سهم رواد دارد مرغ به سنج ده ملک خورد سپه</p> <p>به پنج بعینه که سلطان زند لشکر یا نشن هزار و گر زباغ رعیت بگذرد غلامان و درخت اینخ</p> <p>مثال درود زائد همان ساخت و سوخت و کثرت را چون کار دو گذارد همین چون است و دوستان زیست همین چون گذشت و گوشت قا چون نیست و کثرت در وقت و شیفت لوان چون را از زمانه</p>

<p>معنی کلمه</p>	<p>تصحیح اشراط</p>	<p>اسم</p>
<p>بند و دوال که سر با بی لای بهم فراز گیرد و دوال شکر</p>	<p>بجستجات و سکون بای تمکینی و دال بسند</p>	<p>تبیید</p>
<p>مثال</p>	<p>تقریفات</p>	<p>تقریفات</p>
<p>ایر و کبر و بخت و گشت و برد و مرد و رزم و بزم دست و دست و درشت و گشت و لغز و لغزند دست و گشت و بسند و بند و مهر و مهر امشد نجات و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر مجز و دخل و دخل و حسدل و حبدل و حبدل دوز و حسد و فرد و جزم و رزم و رسم و رسم دشتر و نشتر و قدر و نظر و فضل و عمنسل و سطر دشتر و نظر و کلمه و در حد و سدر و صد و خشر دجز و حسد و عقل و عقل و ذکر و ذکر و علم و مسلم و شمل و نعل و قند و قند و دور فرد و هر و هر و هر و هر و هر و هر</p>	<p>حرف ساکن غیر حرف مد که العن و واد و یا با توافق حرکات یا قبل است بلا فاصده پیش از حرف روی واقع گردد در لغات فارسی از روی استقامت حرف قیدیه حرف منحصر اند و آن با بی موحده و ثانی سحر و برای مهر و در سحر و شین غیر منقطه و شین منقطه و ضین سحر و قان و لون و ثانی بوز باشد و با حسرت می لغت بود و با هم قید واقع میشود چنانکه در امشد ذکر گردد و در لغت ناظر حرفی سوای لغت که ماقبل آن حسیر فتمه نتوان بود و بگرفت رون اصلی داخل است و سوای همزه هر بست و هفت حسرون مغزده چهار از حسرون قید واقع می شوند چنانکه از لفظ ناطق مگر گردد در لغت حرف قید لازم است</p>	<p>تقریفات</p>



اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی	اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
مزید	بفتح زون و کسره یاء و یای مجهله و یای مخسفی	نارمه	افزون زیاده و بیشتر	بفتح میم و کسره یای و یای مجهله و یای مخسفی	رسانده و آنگاه و تعداد بیشتر

**تعریف**  
حرفی که بیفاصله بعد از حرف  
خروج واقع گردد و یک ناله  
تکرار این در توانی از جمله  
و جوبست

**مثال**  
حکیم عنصری  
بانغ اگر بر چسب بودی  
لاله بودی شتری ؛  
چرخ اگر در بانغ بودی  
گلشنش جو راستی ؛  
از گل سوری ندانستی  
کسی متیوق را نه این  
اگر خوشننده بودی  
وان اگر بو پاستی ؛  
حرف الف رو بست  
وسین وصل و تا  
خروج و یا در توانی  
مزید

**تعریف**  
حرفیکه بیفاصله پس از  
مزید وارد شود و حرفی  
که بعد از ناره آید در حکم  
ناره باشد در مثال  
ناره اول متحرک بود  
ثانی ساکن و مخفی طوسی  
بعد وصل را هر چه  
باشد از جمله رو لیتا  
می شمارد و جبهه  
برای رو لیتا استعمال  
لفظ و معنی لازم دانند  
و تکرار این هم واجب  
است

**مثال**  
لاحد فرودل که  
بوست تو کسپر دستش  
بازده ای حبان که  
بر دستش ؛ حرف  
دال روی ست و  
سین وصل و تا  
خروج و کسب مزید و شین  
ناره لاحد بیت  
آن را که کسب مزید  
وز جمله نیکو ان  
گزید شمشیر ؛ دال  
روی ست و  
سین وصل و تا  
~~خروج و یا در توانی~~  
مزید و کسب و شین  
بر دو ناره

# در توضیح حرکات قافیه

اسم توجیه	تصیح اعراب بفتح تاء فوقانی و سکون و کسر هم ویای صورتی	اسم رست	تصیح اعراب بفتح رای مبدی و تشدید سین غیر منقطه	معنی لغوی روز اگر در این سبب نمودن در در بسوچری	معنی لغوی ابتدا چو در ابتدا تپ استخوانی		
تعریف	مثال	تعریف	مثال				
حرکت با قبل حوت زدی گویند چونکه حوت روی ساکن بود پیش آن حرف از حروف قافیه یعنی روت و قید و تاسیس و ذخیل باشد اختلاف توجیه در قافیه موصله بسبب حرکت روی او بود ۱۲	علاهوری بر شیری ز جام تو بتاب نیز در گداز مستانه بر ما هم در حرکت فارسی ال مبدی توجیه است نیاید ایام آورده نگویم که که برگ گلی بدال نخلد که توجیه است کسور کات علی نخل مضموم است ۱۳	حرکت فتحه با قبل حرف تاسیس را خوانند	مثال مثالش در تاسیس گذشت				
اسم اشباع	تصیح اعراب بکسره و سکون سین مبدی بای او صد الف و عین جمل	اسم اشباع	تصیح اعراب بکسره و سکون سین مبدی بای او صد الف و عین جمل	معنی لغوی سیر کردن زرنگ خیزیدن	معنی لغوی سیر کردن زرنگ خیزیدن		
تعریف	مثال	تعریف	مثال				
حرکت حوت و ذخیل را نامند و آن اکثر ضمیه و کسره بود گاهی فتحه و اختلاف آن هر گاه که حرف روی بسبب وقوع حرف و متحرک شود سمت جواز	چون برای و شاک دستان در است بذکور میشود						
اسم ضد	تصیح اعراب بفتح عای مبدی و سکون و کسر هم ویای صورتی	اسم ضد	تصیح اعراب بفتح عای مبدی و سکون و کسر هم ویای صورتی	معنی لغوی برابر کردن و برابر کردن	معنی لغوی برابر کردن و برابر کردن		
تعریف	مثال	تعریف	مثال				
حرکت با قبل روح و قید را خوانند چونکه روح روی ساکن بود پیش آن حرف از حروف قافیه یعنی روح و قید و تاسیس و ذخیل باشد اختلاف توجیه در قافیه موصله بسبب حرکت روی او بود ۱۴	عونی دلم را غوطه در چینه بمثل که بر هم زده با شمشیر چون خانان شاه شاد در نیز ملاوردن در کسرت						



<p>اسم تصحیح اعراب معنی لغوی</p>		<p>در تشریح اوصاف رومی القاب</p>	
<p>جای و آن گون و محل نیز</p>		<p>قافیہ یا علت رومی حروف دیگر</p>	
<p>تاری و راه و محل نیز</p>		<p>قافیہ یا علت رومی حروف دیگر</p>	
<p>تعاریف</p>		<p>مثال</p>	
<p>حرف رومی رویت و عقیده برت وصل نمود و حرکت رومی تو است معیوب را از شدت عیب بخت برساند</p>		<p>مثال در بیان حرف وصل گذشت</p>	
<p>اسم تصحیح اعراب معنی لغوی</p>		<p>اسم تصحیح اعراب معنی لغوی</p>	
<p>رومی سید به هم نیم و فتح قاف و تشدید یای تهاست و ذال غیر منقوطه</p>		<p>بسیار شده</p>	
<p>تعاریف</p>		<p>مثال</p>	
<p>روی ساکن رانا مند پس اگر بروی مقید حرفی از حروف قافیہ نباشد آترا مقید محسب در گویند و اگر حرفی از حروف قافیہ بان باشد بدان حرفش منسوب نماید چنانچه مقید بارون و مقید باقید مقید باتاسیس خوانند نقطه</p>		<p>امثله اینها در حروف قوافی نقش خاتم النبوی گشت استیاج نگار مذارد فقط</p>	
<p>اسم تصحیح اعراب معنی لغوی</p>		<p>تعاریف</p>	
<p>روان گشتن فرمان و در گذشتن تیر از جانیکه بود رسد</p>		<p>حرف رومی رویت و عقیده برت وصل نمود و حرکت رومی تو است معیوب را از شدت عیب بخت برساند</p>	
<p>تعاریف</p>		<p>مثال</p>	
<p>حرف رومی رویت و عقیده برت وصل نمود و حرکت رومی تو است معیوب را از شدت عیب بخت برساند</p>		<p>مثال در خروج و مزید و نازره زینت تجربافت</p>	
<p>اسم تصحیح اعراب معنی لغوی</p>		<p>تعاریف</p>	
<p>بفتح کون و قاف و هاء و ذال معجمه</p>		<p>حرف رومی رویت و عقیده برت وصل نمود و حرکت رومی تو است معیوب را از شدت عیب بخت برساند</p>	
<p>تعاریف</p>		<p>مثال</p>	
<p>حرف رومی رویت و عقیده برت وصل نمود و حرکت رومی تو است معیوب را از شدت عیب بخت برساند</p>		<p>حرف رومی رویت و عقیده برت وصل نمود و حرکت رومی تو است معیوب را از شدت عیب بخت برساند</p>	
<p>اسم تصحیح اعراب معنی لغوی</p>		<p>تعاریف</p>	
<p>بفتح کون و قاف و هاء و ذال معجمه</p>		<p>حرف رومی رویت و عقیده برت وصل نمود و حرکت رومی تو است معیوب را از شدت عیب بخت برساند</p>	
<p>تعاریف</p>		<p>مثال</p>	
<p>حرف رومی رویت و عقیده برت وصل نمود و حرکت رومی تو است معیوب را از شدت عیب بخت برساند</p>		<p>حرف رومی رویت و عقیده برت وصل نمود و حرکت رومی تو است معیوب را از شدت عیب بخت برساند</p>	

<p>در تصریح عیوب قافیہ</p>	<p>اسم تصویر اعراب</p>	<p>معنی لغوی</p>	<p>اصح اعراب</p>	<p>اسم تصویر اعراب</p>
<p>معنی لغوی دست بلند کردن آنکه که بلند کند</p>	<p>فلو بختین کسین بجه و لام و سکون او مسرون</p>	<p>از بند برآورد شده</p>	<p>بضم سیم و سکون ی بعد و لام مفتوح و سکون قاف</p>	<p>معنی لغوی دست بلند کردن آنکه که بلند کند</p>

<p>مثال</p> <p>حافظ شیرازی صاحب کمال خواب کجا بدین تعاقب دراز کجا است تا کجا با نظر خراب و قافیہ بیانی مفتوح نظامی شاه سو ذوق شد گرفتارشان نوازش گری و بسیارشان گفتار با صفات سود در این</p>	<p>تعریف</p> <p>مختلف من حروف در حرکت و سکون شلا حروف و جانی مشوک و جانی گن آید چو آن در حرکت و سکون نوع واحد و درست است</p>	<p>مثال</p> <p>امثال آنها در حروف و حروف نگین آنگشته تحریر گردید</p>	<p>تعریف</p> <p>روی مشوک را که سبب وصل حرکت پذیرفته باشند سپس همچنین اگر باروی مطلق حرفی از حروف قافیہ نبود مطلق مجرد گویند ورنه با حروف منسوب گنند چون بارون و مطلق باقیه مطلق با تا همین نامند و القاب قافیہ باعتبار حروف قافیہ نیست قافیہ مجروره و قافیہ مردوده قافیہ موشه و قافیہ متصله و قافیہ مقید را هم مردود نامند چه قید از قبل آید و چه و قافیہ مخیره مانزیه و ناره را هم مردود گویند چه هر چه بعد وصل آید در حکم وصل است</p>
--	--	--	---

<p>اسم تصویر اعراب</p>	<p>معنی لغوی</p>	<p>تقدیر</p>	<p>تصویر اعراب</p>	<p>معنی لغوی</p>
<p>مثال</p>	<p>تعریف</p> <p>احتمال حروف وصل در حرکت و این قافیہ هزار قاف از نظر در هر دو صفت این صفت را هر گاه مغلزین که صفت دره خارج از صفت می یابد</p>	<p>تقدیر</p> <p>تقدیر تا زوقانی در صفت و نشد بدلیل اوله با و حتمالی</p>	<p>تصویر اعراب</p>	<p>معنی لغوی</p>

اسم  
اشجار

تصویر اعراب  
تصویر بجزه و سکون قاف  
و فتح و ادو و الف

معنی کعبه  
خالی شدن منزل  
و محتاج و درویش  
گردیدن بجای  
تورش شدن

اسم  
انفا

تصویر اعراب  
تصویر بجزه و سکون  
کان تازی و ف  
و الف

معنی کعبه  
برگردیدن بجای  
و کعبه کردن  
انچه درویش  
و هم دادن کسانرا

تعریف

مطلق بودن توجیه و حذف  
یعنی اختلاف حرکت قبل  
حرف روی و اختلاف حرکت  
قبل حرف قید است و اجسام  
رودن اصلی و قید است  
در قافیه و مستیکه یا قبل  
حرف روی آنها  
حرف و ادویه  
تحتانی باشد چه در  
صورت اختلاف  
حکمت لازم است

مثال

سعدی سه سه  
بر نیاید که بنیاد  
بکند آنکه بنیاد بنیاد  
در آن سه  
عاقبت بگزیدین سخن  
در نکاح آورده بر آن  
استاذی فرماید  
طب  
مسرور و در منته  
و شامه که او  
طوسی بود چون  
نظام الملک و غیره  
و فردوسی بود در  
فردوسی و ادو قید است  
و در طوسی رودن اصل

تعریف

اختلاف حرف رویت و  
آن و تمیز بر دو بعد المنون  
باشد هرگز سمت جواز دارد  
و شمس در کتاب  
المعجم معانی شامه  
المعجم نوشته که در حال  
بعید المخرج آن  
نظم را شعر گویند  
مگر بحرف قریب المنون  
بمازداشته اند و  
هر گاه حرف وصل  
آید عیب کمتر اند

مثال

ظنای بر نیاید سه  
بدربارگر شد تیغ چارگ  
بهای گاد گوید کعبه عالمک  
حینا قانی سه  
بپ لرزه و مرج آسمان  
از تو قیض لب خنق توید  
لا صد سه  
روزگار سه کن  
درین کار استیلا  
ز آنکه حسد بر تو اندام  
اعتماد بر سر سه  
علیه الرحمه گوید  
بیت  
کیاس بر لبه صبا  
بهر نزار مرغ و ماهی

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
سناد	کبیرین مہلہ و فتح بوزن و الف و وال	مختلف بودن و پیرو
	مہلہ	شتر مادہ قوی پیکر

تعریف	مثال
-------	------

اختلاف حروف روت است و این در اشعار تازی حبابتر است و در سناریسی با اشعار شعرای سلف بجزرت آمده و اساتذہ متاخرین فارسی اصلاً رواند آشته اند و مختلف بودن حروف قدیم ازین قبیل است مگر اختلاف حروف قدیم بقرب مخرج را اشوا جائز آشته اند و چندان معیوب و مکروه نیست و نزدیک بعضی اختلاف اشباع سینے حرکت حروف و خیل نیز داخل سناد بود و هر گاه روی با حاق حروف و وصل متحرک گردد و عیب اینہم کمتر باشد فقط	از استاد ذی قدیم مسقول از کتاب طبع شمس شمس اگر از ماد می دوری گریختی در الف و یا کہ روت است اختلاف ظاہر است نظائری گنجوی فرمودہ دو خون زیرا پیش تخت آید چو مصر و چو شام چو بروج کہ ای شاہ آفاق گستر جدول غام تو مانی بفضیل رسد تو تیر با گدای محنت بر ابری گمان مبر کہ لب خیمہ است و زور بانفس گر بر آئے دامن کہ شاطر ہی در لفظ برابر و شاطر با و طاکہ و خیل ست مفتوح و کسور آید و بہ سبب ناید وصل عیبی کمتر دارد
	کنی ناخوش با بزندگان اگر از الف و یا کہ روت است اختلاف ظاہر است نظائری لغز بود تا تیغ و طشت آید دو خون زیرا پیش تخت آید چو مصر و چو شام چو بروج کہ ای شاہ آفاق گستر جدول غام تو مانی بفضیل رسد تو تیر با گدای محنت بر ابری گمان مبر کہ لب خیمہ است و زور بانفس گر بر آئے دامن کہ شاطر ہی در لفظ برابر و شاطر با و طاکہ و خیل ست مفتوح و کسور آید و بہ سبب ناید وصل عیبی کمتر دارد
	اگر از الف و یا کہ روت است اختلاف ظاہر است نظائری لغز بود تا تیغ و طشت آید دو خون زیرا پیش تخت آید چو مصر و چو شام چو بروج کہ ای شاہ آفاق گستر جدول غام تو مانی بفضیل رسد تو تیر با گدای محنت بر ابری گمان مبر کہ لب خیمہ است و زور بانفس گر بر آئے دامن کہ شاطر ہی در لفظ برابر و شاطر با و طاکہ و خیل ست مفتوح و کسور آید و بہ سبب ناید وصل عیبی کمتر دارد
	اگر از الف و یا کہ روت است اختلاف ظاہر است نظائری لغز بود تا تیغ و طشت آید دو خون زیرا پیش تخت آید چو مصر و چو شام چو بروج کہ ای شاہ آفاق گستر جدول غام تو مانی بفضیل رسد تو تیر با گدای محنت بر ابری گمان مبر کہ لب خیمہ است و زور بانفس گر بر آئے دامن کہ شاطر ہی در لفظ برابر و شاطر با و طاکہ و خیل ست مفتوح و کسور آید و بہ سبب ناید وصل عیبی کمتر دارد
	اگر از الف و یا کہ روت است اختلاف ظاہر است نظائری لغز بود تا تیغ و طشت آید دو خون زیرا پیش تخت آید چو مصر و چو شام چو بروج کہ ای شاہ آفاق گستر جدول غام تو مانی بفضیل رسد تو تیر با گدای محنت بر ابری گمان مبر کہ لب خیمہ است و زور بانفس گر بر آئے دامن کہ شاطر ہی در لفظ برابر و شاطر با و طاکہ و خیل ست مفتوح و کسور آید و بہ سبب ناید وصل عیبی کمتر دارد
	اگر از الف و یا کہ روت است اختلاف ظاہر است نظائری لغز بود تا تیغ و طشت آید دو خون زیرا پیش تخت آید چو مصر و چو شام چو بروج کہ ای شاہ آفاق گستر جدول غام تو مانی بفضیل رسد تو تیر با گدای محنت بر ابری گمان مبر کہ لب خیمہ است و زور بانفس گر بر آئے دامن کہ شاطر ہی در لفظ برابر و شاطر با و طاکہ و خیل ست مفتوح و کسور آید و بہ سبب ناید وصل عیبی کمتر دارد
	اگر از الف و یا کہ روت است اختلاف ظاہر است نظائری لغز بود تا تیغ و طشت آید دو خون زیرا پیش تخت آید چو مصر و چو شام چو بروج کہ ای شاہ آفاق گستر جدول غام تو مانی بفضیل رسد تو تیر با گدای محنت بر ابری گمان مبر کہ لب خیمہ است و زور بانفس گر بر آئے دامن کہ شاطر ہی در لفظ برابر و شاطر با و طاکہ و خیل ست مفتوح و کسور آید و بہ سبب ناید وصل عیبی کمتر دارد
	اگر از الف و یا کہ روت است اختلاف ظاہر است نظائری لغز بود تا تیغ و طشت آید دو خون زیرا پیش تخت آید چو مصر و چو شام چو بروج کہ ای شاہ آفاق گستر جدول غام تو مانی بفضیل رسد تو تیر با گدای محنت بر ابری گمان مبر کہ لب خیمہ است و زور بانفس گر بر آئے دامن کہ شاطر ہی در لفظ برابر و شاطر با و طاکہ و خیل ست مفتوح و کسور آید و بہ سبب ناید وصل عیبی کمتر دارد
	اگر از الف و یا کہ روت است اختلاف ظاہر است نظائری لغز بود تا تیغ و طشت آید دو خون زیرا پیش تخت آید چو مصر و چو شام چو بروج کہ ای شاہ آفاق گستر جدول غام تو مانی بفضیل رسد تو تیر با گدای محنت بر ابری گمان مبر کہ لب خیمہ است و زور بانفس گر بر آئے دامن کہ شاطر ہی در لفظ برابر و شاطر با و طاکہ و خیل ست مفتوح و کسور آید و بہ سبب ناید وصل عیبی کمتر دارد
	اگر از الف و یا کہ روت است اختلاف ظاہر است نظائری لغز بود تا تیغ و طشت آید دو خون زیرا پیش تخت آید چو مصر و چو شام چو بروج کہ ای شاہ آفاق گستر جدول غام تو مانی بفضیل رسد تو تیر با گدای محنت بر ابری گمان مبر کہ لب خیمہ است و زور بانفس گر بر آئے دامن کہ شاطر ہی در لفظ برابر و شاطر با و طاکہ و خیل ست مفتوح و کسور آید و بہ سبب ناید وصل عیبی کمتر دارد

ای

مصحح الاعراب

معنی لغوی

کسی را بران داشته که با  
چیزی بنهد یا پال فرمودن  
راوا لکان در اصل شاهان  
بود پس منسوبه ای یکی بگم  
شاه بجهیز کنند و آن بی تمام بود  
و فرزندیک نباشد و نام گنجیست  
و علی بنی آشکارا غنی گنجیست

کسر عزه و سکون یای معروض و طای منسیر  
منقوطه مفتوح و العن و شاکان به فتح شین معجم  
و العن زیای تحتانی دکات معجمی و العن و نون فتنه  
و جلی به فسح حیم و کسر لام و یای معروض میشود  
ضمی به فتح خا معجم و کسر فای و یای معروض میشود

تعریف

مثال

مکرر قافیه است با تجماد معنی سوای قافیه مصرع اول  
مطلع که مکرر آمدن آن در ضرب غیر مطلع داخل ایطای  
نباشد در مطلع گویند و آن دو قسم است ایطای جلی و  
ایطای خفی ایطای جلی مکرر بودن حرفی یا لفظی در جمل  
است با ترکیب و متحد بودن بلفظ غیر یای تجماد معنی  
روی لفظ ما قبل آن یا هم مختلف بود یا آمدن لفظی مکرر یا  
حرفی یا زیاده یا قبل آن در هرین قسم ایطای جلی  
اوضاع بودن ترکیب و روی کلمات ضرورت تا اطلاق  
جلی صحیح آید و این اکثر از احوال حرف العن و تا  
توقانی در ال استقبال دشین معجم دکات تازی بوم  
و نون مصدر و های مشتقی و یای تحتانی و کلمات  
منفید معنی سنا علیت و ظرفیت و مصدر ریت

مثال ایطای جلی و آور اگر یا گفتت بردت بردت گفتت  
خوردش قفلک قفسرک گفتم بردم حسن در بدون یکا  
یکساله خفته خورده مردی هستی در ز پاش و نکپاش و تان  
ازان و دادگر و صورتگر و آموزگار و سازگار و خریدار  
فرخار و سجده گاه و نخلگاه و قطعه ان و گلخانه و مکه و مکه  
و گلستان و دستان و نگار دهن زار و مگسار و کسار  
جویبار و رودبار و سنگلخ و دیو لایخ و رفتار و دیدار و دربان  
و شتران و بندوبان و راهدار و آردار و همز سر و سر  
و خدمتگار و کامکار و تاجور و تیره درو و کور و مردود  
و با پیش و بیروش و خورشید سان و تهرسان و مردک  
و فرخار و لیس و با خج و سر اچه و گمانک و دروناک و  
و سالانه و گریان و خندان و بیاران و رفیقان و خاندان

# تعریف

# امثال

و محافظت و نسبت مصروف القیاس و نسبت و عایت  
 و جمعیت امثال آن در آواز غنای که روی آنها با تکلیف  
 صورت میپذیرد این را شاکان هم خوانند و نزد عامه شعرا  
 قدیم شاکان قافیه بود که الف و فون جمع در آن باختلاف  
 حرف روی لفظ مرکب آن واقع شود و شمس گفته که بر قافیه  
 که حرف روی آن اصلی باشد آنرا شاکان نامند مگر شود  
 نشود هم او فرموده که این از عیوب فاحشست در شعر که چون قصیده  
 از نسبت و سی بیت که انتهای طوالت قصیده بقول بعضی استخوان  
 گردید و مطلقین بود یکدیگر قافیه توان آورد و نزد بعضی در قول  
 و قطعه بعد هفت بیت و در قصیده بعد بیست یا چهارده بیت که  
 آن جائز است و اعلای خوبی مکر آمدن حرفی یا غنایت قافیه  
 باختلاف روی لفظ قبل مرکب آن با تها مسمی یا در دو لفظ  
 مکرر بر اد حرفی یا زیاد و با تسلسل آن با نحای ترکیب که در  
 بادی انتظار لفظی طعمه نماید و ایراد اعلای خوبی در کلام  
 جائز داشته اند و از دوین عیب که هست هر دو قسم کمتر باشد از  
 قبل اعلای عیبست مگر اگر کلمه مستقل بعدی بی زیادت و نقصان  
 با تها مسمی در قوافی و این را قافیه مکرر هم گویند و در مطلع و یک  
 شوی هرگز جایز نیست بجز آن بفاصله دو کلمه و در درجه چهارده  
 بیت این را جائز داشته اند و ملاحظاتی بجلان شرای دیگر در  
 قصاید خود این را بعد و نسبت بیت رواد داشته است

و بهاران و کرد کرد و بکن و کن و گفت و همی گفت و امثال  
 دل شیشه و چشمان هر گوشه بشیر  
 ماسد مباد که بنا که شکست  
 مایه نسیم با دل شهیدی  
 بگفتی بدو بانو بانوان  
 خدیجه که بد بسترین بان  
 مثال خنی بیا و میا و نا  
 و بنیاد مراد ترا و کسیران و شادان آب گللاب لاجد  
 همه تلا اول خوشگی و عشق مرا  
 همه تلاحت و او سرم ز است  
 مران شا طاقزین تا تو بار منی  
 و لایا رقرنی سباز شا طاکرا  
 اسمعیل کمال صفهانی رسا  
 از خاک چو آید گل ز گلین بیرون  
 اندوه کنم از دل غمگین بیرون  
 کردند نظاره عروسان چین  
 سر باز در کجای خمی نمن بیرون  
 مثال اختلاف مسمی حرف  
 محققه الطی و استر ان مسمی کلمه مستقل که داخل الطی  
 نبود ناصر علی سهرندی  
 باهی خون نشان کردم  
 ز خون دین مرگان را  
 این ابر گریان را  
 الف و وزن مرگان برا  
 جمع و گریان برای و شاطیبت حافطی  
 ای ال اول گو تو بسم الله  
 کن او شکر نعمت الله  
 بسم الله نطقیت مرکب مشهور که تمثا در آغاز کلام  
 گویند و الله یعنی پروردگار فافهم

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
-----	-------------	-----------

تخریب	پنج تایی فوتائی و سکون حای همسده و کسر راء بی نقطه و یای معسرون و فا	گردانیدن سخن از موضع خود و حرکت کشیدن قلم را
-------	---	---

تعریف	مثال
-------	------

گردانیدن و تبدیلی کردن حرفست در کلمه برای درستی و شائستگی قافیه و در مضیورت اگر اشاره تبدیل آن حرف نماید عیب بخوبی سبک شود	لاحد <b>ه</b> آب انگور و آب نیلوفیل <b>ه</b> شد مزار و سرود مشک
	بدل <b>ه</b> ملاطوری <b>ه</b> فرزند از استقامتس فرزند
	زنده کرده است کجوری <b>ه</b> در شعرا اول نیلوفر اجمام
	آورده در ثانی <b>ه</b> مطبوعه حر اطر ابدال تبدیل کرده
عماد الدین موسوی <b>ه</b> برادر مستتهای برادر	سر مارا مکن ای شیخ کالیبو <b>ه</b> غلط کردم در مضیورت که گاتم
	زندان نگار خویش <b>ه</b> سبب را سبب گفته

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
-----	-------------	-----------

تفسیر	پنج تایی و فوتائی و سکون حین همسده و رو باکی تحتانی و رای همسده بر وزن تفهیل	از حال خود گردانیدن
-------	---	---------------------

تعریف	مثال
-------	------

متغیر کردن قافیه است و قلم زیادت و نقصان اختلاف حرر حای ارا فوانی صودر با و این قلم و محسوس است لیکن در نیم اگر است تغییرین قافیه را متغیر سازند اگر کسیب و مویب یا قیود و قلمه یا لا کرده در شمار قلیل	شیخانصی <b>ه</b> ناز شام که از گردش قضا و قدر <b>ه</b> با هم مفاخر و خنا و نرا
	سوال کردم از آن <b>ه</b> دیده <b>ه</b> که ای بنات تو دور و کاسات آوار

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
معمول	بفتح میم و سکون میم و نون و ا و مروف	کار فرموده شده و
	دلام	در کار آورده شده

تقرین	مستال
گردیدن لفظ است صحیح قافیه سبب وقوع عمل ترکیب یا تحلیل و آن دو صنعت است یکی آنکه دو لفظ ترکیب غیره	لاحد نغان که این مان هم از هم مستم از باد شبانه می کشی و بنجره سیگونی
یک لفظ شده قابلیت صلاحیت قافیه شدن بهم رساند و مگر آنکه یک لفظ تجزیه دو صفت شده لفظ بجای قافیه و لفظ بر دین محسوب شود صاحب عدالت البهائت فرماید که قافیه معمول اگر چه بذات خود صنعتی از بدیع است مگر اجتهادش در یک شعر مستکبره و معیوب به	مان زمانه بوصول تشدید هم عاطف شیرازی ساقی مازنت خانه سوز توبه کردی از عشق باینه سوز
	فقیر و بلوی

دل سپا ره ام نیار آرد	هر قدر وقت با ناز آرد
عبد ازین خاطر نیاز آرد	بک آن در بار بر غم قیث

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
تضمین	بفتح تاء و قرشت و سکون ضا و جیم و کسر سیم	پذیرانیدن و ضمانت کردن
	دیای مروف و نون	کسی او در پناه خود آوردن

تقرین	مستال
موقوف بودن معنی قافیه بر مال بعد خود است چرا که معنی قافیه باید که با خبر مصرع بجای خود تمام شود و محتاج بجز آنکه مال بعد خود و متعین این از صنایع شعری اند و در علم بایع آورده لیکن قوما معیوبانسته اند	امیر خسرو دهلوی چون ترا کسی نماند تا خدمت کند و باقی بوسه اما خوشید که از هیچ جز آن برتا نای تو بسوی او که با هر دو



# تفسیر انواع توانی باعتبار وزن اصول افعال عین لفظ

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
مترادف	به منم بیم و فتح تا و فوقانی و را و هبله مفتوحه و الف و کسر دال هبله و کون قاف	در پی کجی گیر کشیده

تعریف	مثال
تأثیری که دو حسرت ساکن متا بلا فصل در آخر آن واقع شود	ظالموری ترشیزی سه گلگشت هتاب بیرون خسر امه که لبریز شد ماه را با بزرجم شیخ فنیامنی سه موجد در بدی قدم شد بشد و نه صدق جمع با حسن فکنده ملا نیر لاهوری سه ز تاثیر بار از زمین و در زمین که هر چه بید

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
شواتر	به منم بیم و تا و فوقانی و او مستو حتمین و الف و کسر تالی فوقانی و سکون را و هبله	پیاپی شونده و بیاضه شون

تعریف	مثال
تأثیری که در آن بجز متحرک در میان دو حرف ساکن در آید	لا صد ر با علی مردم دل من هست بر دیت مائل هرگز نشن مهر تو از دل زایل و خورشیدی رخ تو خوبر می بینم و عالا که شده غبار خطت مائل و سبب وقت است خوش آن که بود در خود فتواد در شکم جوت چو بوس

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
مُتَدَارِكٌ	به ضم میم و تا و فوقانی و دال مستوحشین و الف و کسر رای هبله و سکون کاف تازی	در یابند به چیر رفت

تعریف

مثال

قافیه که در آن دو حرف متحرک معاً میان دو حرف ساکن وقوع یابد	لا جایی روح مقل و خود کو که نشد ما در مرحبا ای غنایب خوشنوا فارغم کردی ز قید ماسوا	این نه حال است که شکر بدارد لا بهما و الدین آملی دا و غیر غلط داخل تقطیع نیست و بخش نوا و ماسوا وزن فاعلن است
---	---	--

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
مُتَرَاكِبٌ	به ضم میم و تا و فوقانی و ذر و هبله مفتوحین و الف و کسر قاف تازی و سکون با و موحده	با یکدیگر سوار شوند

تعریف

مثال

قافیه که در میان سه حرف متحرک معاً میان دو حرف ساکن وارد شوند	لا حده ذرتو پیدای قیرین و علم و دول	ای همین از تو دین و علم عمل دا و عطفه میان علم و عمل و علم و دول سبب عدم تلفظ از تقطیع سا قفاست و میم علم و علم متحرک محبوبت حکیم سنائی زور او بر شکست روزگار دست از تیغ زنگار روح علی
---	--	--

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
تنگکادس	به معنی بیم و تار و تانی و کاف تازی مخصوص کسر دادر سکون سین مهمله	باید که سرزیر کننده دو کسر بر سر پادوده

<p><b>تعریف</b></p> <p>قافیه که در آن چهار حرف متحرک میان دو ساکن بلافاصله واسطه باشند و این قافیه خصوصیت یا شعار تازی دارد در فارسی واقع نمی شود مگر بندت</p>	<p><b>مثال</b></p>
--	--------------------

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
ردیف	به فتح راء مهمله و کسر دال مهمله و بای معروف و فای موقوف	پس از نشیننده گوئی است نزدیک نسرق و غیره که اول ستاره نظردا باشد علامه

<p><b>تعریف</b></p> <p>خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه استقلال لفظ در ردیف لازم نمیداند و هر چه بعد از حرف وصل از حسن و ج و مزید و ناکره آید از ردیف می باشد و دوم در ردیف تکرار لفظ واجب می آید و نه تکرار معنی و اختلاف در معنی ردیف جائز می آید</p>	<p><b>مثال</b></p> <p>استادی سه پنج حال صاحب کتب شد شیرینم تر شیرین بیده تر کمال الدین اسمعیل سپیده دم که نسیم سحر آید ننگم دم</p> <p>روحی از میدان کامیاب شد ایر خسرو و طوی سه دل از برم میباید من و میده تر لفظ از بحر اول خسرو معنی ضد خشک و بحر معنی تابش اصغاری سه</p>
--	---

دوقول بر آنکه در لغت اصلی ردین است اقرب لصور است  
 و در بعضی اشعار مخالف در معنی ردین دیده می شود  
 علی الخصوص هر گاه یک لفظ را که کثیر استی است ردین  
 واقع می شود مگر نزد جمهور ردین نیست از آنکه واحد یا زیاده  
 از آن که با استقلال بعد از قافیه همه جا در لفظ و معنی مکرر  
 آید و اختلاف در لفظ ردین زیادت و نقصان هرگز جایز  
 نیست لیکن در حالیکه ابایی بر تفریق آن سازند و تواند بود  
 تمام شش تن بر قافیه ردین باشند و این از محسنات بدیست  
 و خوبی ردین است که آزاد معنی شود و دخل تمام بود و بدیست  
 لفظ ردین را در معنی شعر تعلق و دخلی نباشد و در لغت معنی

دیدم که یازمی آید و زبیر قال از معنی شدم مستقبل  
 که بر نام چنین خوشگوار می آید و زبیر کسیده بهایک پیش  
 خاطر او همه نهان سپهر آشکاری آمد و لاجرم است  
 که چلی زبند بر داشته و نیکوست که دل زبند بر داشته

دشمن چه شنید این سخن زبیر	در پوست کله دل زبند بر داشته
خاقانی ششمی	میخ ز زان بی کبیرا
مرحله در معصوفی را	سنائی
خال داد او بسزنیارا	زهر زور چشم زهرارا

لفظ را در شعر خاقانی و سنائی به معنی اولی زائد  
 آمده و دخل در معنی شعر نه دارد

حاجب

تصحیح اسرار  
 بیخ های حلی الف و کرم عربی و سکون با می شمار

معنی لغوی  
 باز دارند و پرده از چهره بپوشند

تقریب  
 مراد است از کلمه یا شیره که مستقل یا در حکم مستقل پیش  
 از قافیه اصلی یا میان و قافیه لفظاً و معنی یا لفظاً و معنی مکرر  
 واقع شود و همین هم قسمی از ردین است چنانکه صاحب این  
 البلاغه نوشته و حاجبیکه در میان دو قافیه آید  
 حسن بود و صنعت مردق محسوب و این وجه از مخرجات  
 شعری فارسی است و شعری که در آن ردین باشد  
 مردق باشد بدال آنکه در آن حاجب بود و محجوب خوانند

مشال

لا حدت به چند رسد چرخس از بار غمی بر نشو دل از بار دلی	
ز آن رو که چونک بگری لنگها	ار جانباوست اکثر از بار کشته
مشال در حکم مستقل عطا	زده عشق تو آتشم در جانت
سوخ جانم بوسل کن بر ما	لفظ در که حاجب است در مشال
مصرع ثانی در حکم مستقل باشد و درین طوایر را	
ان در ما بدل مکار و کار	اقلند فدون دل دو گلزار
من زنده عمل پیش گلزار تو	باغچه بود چشم و خنده تو خا

تمام شد نسخه نامه در علم قافیه تاریخ است و بیشتر در معنی شعر تعلق و دخلی نباشد و در لغت معنی